

بررسی تطبیقی عرفان سنایی و جان دان

تاریخ وصول: ۹۰/۷/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۰/۷

علی دهقان*

مریم امینی**

چکیده

سنایی شاعر دوران‌ساز تاریخ ادبیات فارسی، در نقطه عطف شعر عرفانی ایرانی قرار دارد. جان دان شاعر انگلیسی زبان آمریکایی قرن هفدهم از ویژگی‌های شخصیتی و فکری مشابه سنایی برخوردار است. احوال متغیر و روح ناآرام، شخصیت دوگانه و تراژیک، نبوغ تحول‌آفرین در عرصه اندیشه عرفانی، نوآوری و برجستگی در غزل‌سرایی و شریعت‌مداری در عرفان، از صفات بارز و همسان این دو گوینده بزرگ است. بر این اساس، موضوعات مهم عرفانی مشترک مانند خداشناسی، عشق، کشف و شهود، توبه، فنا و مرگ از دیدگاه سنایی و دان در این مقاله مطالعه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سنایی، جان دان، خداشناسی، کشف و شهود، توبه، عشق، فنا.

*. عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تبریز، گروه زبان و ادبیات فارسی، تبریز، ایران.

** دانش‌آموخته ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تبریز، تبریز، ایران.

aaadehghan@gmail.com

مقدمه

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، شاعر و عارف بلندمرتبه سده ششم، پس از کسب دانش زمان و پختگی در شاعری، به دربار شاهان غزنوی راه یافت و به مدح آنان پرداخت؛ اما طولی نکشید که مداحی دربار شاهان غزنوی روح ناآرام او را ارضا نکرد و تحولی در احوالش روی داد و زندگی اش دگرگون شد. «جستجوگری سنایی در پی سفرهای پی‌درپی در طول ۱۸ سال از غزنه به بلخ، از بلخ به مکه، از بلخ به سوی سرخس و در نهایت بازگشت به زادبومش نشان از ناآرامی و جستجوگری آن نامبردار ادب به سوی رشد از بودن تا شدن اوست» (کاکهرش، ۱۳۸۸: ۴).

سنایی در اشعار عرفانی - تعلیمی، تحولی عظیم به وجود آورد و لفظ و معنی را به درجه کمال رسانید. نظم اشعار زاهدانه و توحیدی و پند و نصیحت و پروراندن دشوارترین معانی در عباراتی منسجم و استوار، ویژگی ممتاز اوست. هنر و امتیاز سنایی در شعر، ابداع و ابتکاری بود که منشأ تحولات شگرفی در گویندگان فارسی بعد از او شد.

از سوی دیگر در گذری بر ادبیات بریتانیا، به سخن‌سرایی برجسته برمی‌خوریم که به گمان منتقدان شعر، دگرگون‌کننده سیر ادبی انگلستان و بنیان‌گذار مکتب «متافیزیک» در ادبیات قرن هفده میلادی و سراینده اشعار عرفانی است. جان دن، شاعری است که طرحی نو در ادبیات انگلستان در انداخت و با مضامین عرفانی، شعر عصرش را بی‌بدیل ساخت (آبراهام، ۱۳۸۵: ۲۱۰). او نیز شخصیتی دوگانه داشت و دارای دو دوره از زندگی بود. خود او در یکی از نامه‌های خصوصی‌اش دو وجه متباین خود را بدین گونه از هم جدا می‌کند: «یکی سلحشوری ماجراجو که برای دلدادگان رنگارنگ خود مدیحه می‌سرود و دیگری دکتر جان دان، سرپرست کلیسای جامع سنت پال و سراینده غزل‌های روحانی» (سعیدپور، ۱۳۷۸: ۴۳).

بدین ترتیب هر دو شاعر به نوعی سامان‌دهنده عرفان دوره خویش بودند. سنایی و

جان دان/ عرفان متشعر هستند و از این جهت ویژگی‌های فکری مشترک فراوانی دارند. سنایی مسائل عرفانی را در شعر فارسی وارد کرد. آنها را بسط داد و به غزل فارسی عمق و معنا بخشید. جان دان موضوعات معنوی و عرفانی را در ادبیات انگلیسی گسترده‌تر. اشتغال این دو شاعر به مسأله عشق و طرح آن در اشعارشان، از مناسبات روحی عمده این دو شاعر است. توجه خاص به نوع غزل و غزل‌سرایی از دیگر وجوه برجسته مشترک دو شاعر شمرده می‌شود.

این تشابه‌های برجسته، در کنار گسست‌های فرهنگی، تاریخی و مکانی موجود میان سنایی و جان دان، دلیلی است که عرفان، بزرگ‌ترین پرسمان عصر حاضر، در دیدگاه آن دو بررسی و موارد مشابه و متمایز آنها نشان داده شود.

عرفان اندیشه طیف گسترده‌ای از صاحبان نبوغ برجسته را در طول قرون متمادی در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های گوناگون به خود مشغول ساخته و در سراسر حیات فکری و اجتماعی ایشان اثر گذاشته است. عرفان طریقه‌ای است که برای دستیابی و شناسایی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت، بر شهود و اشراق و وصول و اتحاد با حقیقت تکیه دارد. نیل به این شهود نه از طریق استدلال و برهان و فکر، بلکه از راه تهذیب نفس و قطع علایق و وابستگی‌های دنیوی و توجه تام به امور روحانی و معنوی و در رأس همه مبدأ و حقیقت هستی ممکن است. اصول و شیوه‌هایی که این هدف را برآورده می‌کند، متعدد است و سنایی و جان دان در این مورد روش‌های مشابهی دارند که در ذیل عنوان‌های مناسب طرح و مقایسه خواهد شد.

معیار انتخاب مباحث مورد مقایسه، موضوعات برجسته عرفانی موجود در آثار جان دان است؛ وگرنه بحث از عرفان سنایی فراتر و گسترده‌تر از ژرفا و حدی است که با مطالب این مقاله قابل قیاس باشد. در این مقاله غزل‌های دارای عنوان و شماره از مجموعه اشعار او با عنوان: «The Complete Poetry and selected Prose of John Donn» و

«Selected poems oxford student texts» انتخاب شده است. ترجمه برخی غزلها از تاریخ ادبیات انگلیسی ابجدیان نقل شده (که نشانی آنها در مقاله داده شده) و برخی ترجمه شخصی از مجموعه‌های یاد شده است.

خدانشناسی و توحید

عرفا معتقدند که «هستی حقیقت واحدی است که در باطن با وحدت کامل خویش از هر گونه تفرقه و کثرتی منزّه است و ظاهری دارد که منشأ نمایش کثرت است. این کثرتها ظاهری و خیالی هستند، نه واقعی و حقیقی» (یثربی، ۱۳۶۸: ۱۵).

شرح اندیشه توحیدی سنایی، مانند توحید افعالی، ذات، صفات، معرفت، تنزیه و رؤیت خدا، وحدت و نظایر آن در این مقال نمیگنجد. در این باره مقالات مستقلی موجود است؛ مانند (اسداللهی، ۱۳۸۶) و (کاکهرش، ۱۳۸۸).

سنایی «در فاصله این سه مسأله، یعنی خدا و جهان و انسان، ظریف‌ترین اندیشه‌های عرفانی را عرضه داشته است و یک نظام عرفانی کامل را در قصاید و غزلیات و حدیقه، تبیین کرده است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۴).

توحید در اشعار جان‌دان از دین مسیحی نشأت میگیرد؛ اما آنچه از مضمون تفکرات دینی وی به دست می‌آید، نشان میدهد که شناخت او از خداوند به عنوان یک مسیحی و یا کشیش با دید یک مسیحی عادی فرق دارد.

روح ناآرام جک دن هرزه‌گو (شهرت عام او پیش از تحول روحی)، پس از طی چند سال زندگی پر فراز و نشیب و رسیدن به مقام ریاست کلیسای سنت پال، به دنبال راهی نو برای زندگی عارفانه بود. روح او نیازمند معبودی بود تا در او مستغرق شود. دل غرق در عشق او و زبان در ذکر او، از گناهی که در پیشگاه او مرتکب شده هراسان و نالان و دل به فیض و رحمت او در غلیان بود. غزل آغازین او با نام خدا عطرآگین شده؛ آخرین سروده عمرش نیز

با یاد خدا به پایان رسید.

«خدایا تو که مرا خلق فرمودهای آیا این بندهات را نابود میگردانی؟! / معبودا، به تو پناه می‌برم؛ زیرا که عمرم به سرعت رو به پایان است.... / جسم ناتوانم به گناه آلوده و به سوی دوزخ سنگینی میکند. / امیدم تنها به توست ای خدای آسمان و آنگاه که در تو با رخصت حضرتت می‌نگرم دگر باره از خاک بر میخیزم» (غزل‌های مقدس، غزل ۱).

در این سروده هم «توحید افعالی» و هم موضوع «رؤیت» خدا قابل استنباط است. مانند رخصت و نگرستن در این عبارت: «آنگاه که در تو با رخصت حضرتت می‌نگرم».

یکی از حلقه‌های واسطه انسان با حق در دین مسیحی «گناه» است. جان *دان* به گناهان خود اعتراف کرده، از آنها بیزار می‌جوید: «تف بر چهره‌ام اندازید ای یهودیان و پهلویم را بشکافید، بکوبید، ریشخند کنید، مصیبتم دهید و به صلیب کشید / که من گناه کرده‌ام» (غزل‌های مقدس، غزل ۱۱).

از صفات بارز آفریدگار، بخشندگی است. *دان* به همه نعمتهای او میاندیشد. پیوسته شکرگزار خالق خویش است و بخشایش را برای او کار آسان و پرعزتی میداند: «اگر آبهای زهرآلود معدنی و اگر آن درخت که میوه‌اش به مایی که نامیرا بودیم مرگ افکند اگر بزهای شهوتران، اگر مار حسود لعنت نمیشود دریغا، چرا من شوم؟ / چرا نیت و خرد که در من زاده شده‌اند به اندازه دیگران گناه میکنند؛ ولی گناهشان در من پلیدتر است؟ / و بخشایش برای پروردگار آسان است و پرعت. پس چرا در خشم سخت خود مرا تهدید میکند؟ / اما من کیستم که یارای منازعه با تو را داشته باشم، پروردگارا؟ / آه با خون شایان خویش و اشکهای من سیل مقدس فراموشی را پدید آور / و حافظه سیاه گناهانم را در آن غرقه کن و تو گناهانم را به یاد داری، که قرضش نامند، من بدان بخشش گویم گر فراموششان کنی» (غزل‌های مقدس، غزل ۹).

نکته حائز اهمیت در رابطه انسان با خداوند این است که به نظر *دان* خداوند بشر را

دوست دارد و به او هستی بخشیده است. همچنین انسان معبد تجلی خداوند است و این عشق و تجلی در دل بشر به امانت گذاشته شده تا انسان در آن معبد به تفکر در مورد عشق بپردازد و معنی عشق الهی را فراگیرد (غزل پانزدهم).

عشق

«عارف می گوید: عشق تعریف نشدنی است و تنها با ذوق ادراک می شود» (آدونیس، ۱۳۸۰: ۱۰۶). هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته است. آن نیرومندترین محرکی که عامل حرکت و سیر پدیدهها شده، جاذبه ای نامرئی است که تمام اجزای عالم را به هم پیوند می دهد. عشق مهمترین رکن طریقت است و کسی آن را درک می کند که مراتب کمال را طی کرده باشد.

خمیرمایه و خلاصه عرفان و تصوف، عشق و محبت است. «سنایی پیرو مکتب جمال در عرفان ایرانی اسلامی بوده است و پایبندی به اصول عقاید این مکتب را می توان در آثار او دریافت. مکتب عشق و جمال بر اساس اصالت به زیبایی استوار شده. [پیروان این مکتب] همه هستی را تصویری از چهره آن زیبای حقیقی میدانند. آنها زیبایی را مادر عشق می دانند و میگویند که هستی زیباست؛ چون از زیبا بجز زیبا به وجود نیاید و عشق گرمابخش و حرکت دهنده هستی است. خدا عشق و عاشق و معشوق حقیقی است. فلسفه خوش بینی که (لیس فی الامکان ابداع مما کان) بر آن حکمفرماست که این اصول و دیگر عقاید عرفانی آن را در آثار سنایی میتوان مشاهده کرد» (افراسیابپور، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

سنایی عشق مجازی را در حدّ وسیله دستیابی به عشق حقیقی میپذیرد؛ ولی برای نامحرمان و هواپرستان حرام میداند و برای عارفان واقعی وسیله وصول به عشق حقیقی می شناسد:

عشق در ظاهر حرام است از پی نامحرمان
زان که هر بیگانهای شایسته این نام نیست...

تا نیفتد بر امید عشق در دام هوی
کاین ره خاصاست، اندر وی مجال نیست

(سنایی، ۱۳۶۲: ۹۶)

از دید او عشق حقیقتی ناب است و زبان اشارت و عبارت از تعریف آن عاجز؛ و غیر از خود عشق چیز دیگری قادر به تعبیر معنای آن نیست. او عشق و ایمان را چشیدنی معرفی می کند:

عین و شین و قاف را آنجا که درس عاشقی است

جز که عین و شین و قاف آنجا دگر تفسیر نیست

(همان: ۹۴)

عقل و فرمان کشیدنی باشد شق و ایمان چشیدنی باشد

(همان، ۱۳۷۷: ۲۰۳)

نهایت عشق در نظر سنایی فناى عاشق در معشوق است و اگر غیر از این باشد آن عشق، حقیقی نیست؛ تا جایی که مرگ نیز برای عاشق حقیقی خوشایند است. این نکته در لبخند قهرمان محتضر یکی از تمثیلات سنایی ترسیم شده است (همان: ۳۲۷).

وصف حال عاشقان، فواید عشق، شرح درد و رنجهای راه عشق و موضوعاتی از این دست در دیوان و حدیقه موج می زند. عشق ستایی و عقل ستیزی یکی از اصول صوفیه است و عارفان عقل را در راه شناخت و دستیابی به حقیقت عاجز می دانند:

ذات او را نبـرده ره ادراک عقل را جان و دل در آن ره چاک

(همان: ۶۴)

در اشعار حکیم سنایی دو دیدگاه متفاوت از این نظر وجود دارد: آنجا که عقل در مسائل

مربوط به شرع و امور دنیوی دخالت می کند، پسندیده است و هرگاه در مقابل عشق قرار می گیرد، فرودین و نکوهیده و مورد انکار است. چه بسا عشق، عقل را به سخره می گیرد و بر تدبیرگری او می خندد. در نظر سنایی عقل به وادی عشق راه ندارد. اگر کسی از ذرّهای عشق برخوردار باشد، رستگار است:

عاشقی خود نه کار فرزانه است عقل در راه عشق دیوانه است
کفر و دین عقل ناتمام بود عشق با کفر و دین کدام بود
پیش آن کس که عشق رهبر اوست کفر و دین هر دو پرده در است

(همان: ۳۲۸)

برخی منتقدان، اشعار *جان دان* را به دو دسته اشعار جدّی و غیرجدّی و یا لطیفه‌آمیز تقسیم می کنند؛ هرچند شاید این تقسیم بندی کامل و صحیح نباشد؛ اما در مقوله عشق صحیح به نظر می رسد؛ زیرا *جان دان* در اشعار غیرجدّی به عشق و عشاق حمله می کند. اینجا، عشق وسیله سرگرمی و تفریح اوست. ولی اشعار جدّی او بدیع هستند. خواننده در صورتی به عمق عشق و فلسفه آن پی می برد که با ژرفنگری در این اشعار تأمل کند. *جان دان* به عشق زمینی و مجازی اعتقاد دارد. گاه معشوقه تمام دارایی اوست و شیفتگی حاصل از این عشق به بردگی او می انجامد. «معشوقه تمام کشورها و من تمام شاهان هستم. هیچ چیز دیگری وجود ندارد» (ابجدیان، ۱۳۸۷: ۱۶). در اکثر مثنویهای او موضوع عشق زمینی است. اما -مانند سنایی- این عشق زمینی را نردبان ترقّی و وصول به عشق حقیقی معرفی می کند.

غزلیات *جان دان*، علی‌رغم بیشتر مثنوی‌هایش، شرح صعود روحانی است. منبع این صعود، عشق است. غزلسرایان زیادی در عصر *جان دان* اشعار عشقی سروده اند. پترارک و دانتّه از آن جمله‌اند؛ اما *جان دان* به گونه ای خاص از مضمون و مفهوم عشق در قالب غزل استفاده می کند.

بخشی از اشعار *جان دان* به شرح رنج و سختیهای راه عشق اختصاص دارد. او از جور و ستم عشق مینالد و از بی توجهی های معشوقه نسبت به خود گله دارد و از بیخبری معشوقه از عشق و معنای آن ناخرسند است. او گاه عشق را مرهمی شفابخش می داند. بویژه در منظومه «شکوفه» که گفتگوی عاشق با قلب خویش است یا در منظومه «افسردگی» که خطاب به معشوقه می گوید: «پس از مرگ همان پزشکان که علت مرگش را نفهمیده- اند، بدنش را تشریح خواهند کرد و با دیدن عکس معشوقه در قلب او، تمام بینندگان در جذبۀ عشق فرو می روند و قتل به قتل عام منجر خواهد شد» (ابجدیان، ۱۳۸۷: منظومه افسردگی، کک، شکوفه / ۲۴).

نگاه *جان دان* به عشق در اشعار غیرجدی نگاه مثبتی نیست. در نظر *جان عشقی* که به بردگی بینجامد، عشق حقیقی نیست. او همچنین وفا در عشق را غیرطبیعی می داند (همان: ۲۰). در منظومه «عشق بی کران عشاق»، عشق را ناقص می شمارد و احتمال می دهد که معشوقه عشق خود را برای دیگران حفظ کرده باشد. او در منظومه «کیمیای عشق» از حقیقتی در مورد عشق پرده برمیدارد و برعکس دیگر غزلسرایان چون شکسپیر که معتقد بودند عشق پیوند مغزهای عاشق و معشوق است و بر جاودانگی، پایداری، و راهنمایی عشق تأکید می کردند، او آرزوی عشاق برای رسیدن به عشق حقیقی را چون کیمیای کیمیگران و عشق را مولود تخیل میدانند که مایوس کننده است. (همان: ۲۱).

اما اشعار جدی او مقوله ای دیگرگون از نغمه ها و غزلها را نشان می دهد. این بخش از اشعار *جان دان* در بردارنده شرح حقیقی و راستین عشق اویند. این عشق، نفسانی و مجازی نیست؛ بلکه معرفتی است حقیقی و ایدهآل، که شاید بتوان آن را در بستر عشق عارفانه او بررسی کرد. *جان دان* در این اشعار صادق است، عاشق و معشوق را عالم صغیری می داند که برتر از عالم کبیرند و این مبالغه نیست. او معتقد است که مرگ و فنا راهی به منزلگاه عشق ندارد. در منظومه «صبح بخیر» او معتقد است که: «عشق علاقه به هر چیز دیگر را

جز عشق مهار می کند و از مکانی کوچک جهانی می سازد» (ابجدیان، ۱۳۸۷: نغمه‌ها و غزلها، منظومه صبح بخیر / ۳۰).

مقابله عشق و عقل نیز از موضوعات دیگری است که جان د/ن به آن پرداخته است. در این مقابله، عشق پیروز است. عقل پیوسته چاره اندیش است و عشق مذهبی دیگرگونه دارد. این عشق است که هرچه بین عاشق و معشوق میگذرد، هر حرف و سخن آنان را پالوده میگرداند و زبان روحها را می فهمد. با عشق است که همه اذهان شروع به بالیدن می کنند. عقل با جسم همنشین است؛ اما «رازهای عشق در روحها رشد می کند» (نغمه ها و غزلها، جذبه یا خلسه) و عشق در ارتباط با روح به چنان منزلتی می رسد که عقل را حتی به کوی او راه نمی دهند.

سروده دیگر او که به مقوله عشق می پردازد، منظومه شهیدان عشق یا تقدیس و یا تشریح است. در این منظومه عشق یک نوع دین است. دینی که موقعیت دنیوی عاشق را نابود می کند تا دنیای بهتری برای عشاق بسازد. عشق پاداش دنیوی را از آنان می گیرد؛ اما دنیای بهتری که منطبق با شرایط و قوانین خودش است به آنها اهدا می کند. این منظومه بر دین عشق بنا شده و عشاق در واقع قدیسین و شهیدان عشق‌اند و می توانند نزد خداوند شافع عاشقانی باشند که در پی به کمال رساندن عشق خویش هستند.

کشف یا شهود

میزان درک حقایق در نزد عرفای اسلامی کشف و شهود است. «کشف در اصطلاح این قوم عبارت است از آشکار شدن مراتب و مسائلی که بر فهم و ادراک آدمی پوشیده است. و آن اطلاع بر ماورای حجاب است از معانی غیبی و امور حقیقی» (گوهرین، ۱۳۸۳، ج ۹: ۶۲) و «شهود رؤیت حق است به حق... و حضور دل و هرچه دل حاضر آن است، شاهد آن است و آن حاضر مشهود است» (همان، ج ۷: ۵۸). اهل طریقت مدعیاند که با سیر و سلوک، به

مقامی می‌رسند که حجاب‌های عوالم غیبی از میان برداشته می‌شود و حقایق غیبی بر آنان کشف می‌شود. این مرحله را مکاشفه یا مشاهده می‌نامند.

سنایی از شاعرانی است که در تمامی آثارش تجربه‌ای از کشف و شهود داشته؛ اما مهم‌ترین تجربه شهودی او در «حدیقه‌الحقیقه» و مثنوی «سیرالعباد الی المعاد» است. در حدیقه مراحل و مقامات عرفانی به ترتیب ذکر شده، عاشق حق به تزکیه نفس می‌پردازد و مقامات عرفانی را طی می‌کند تا با حصول معرفت شهودی به عالم حقیقت دست می‌یابد. سالک در این سیر از مرتبه فنا گذشته و به عالم غیب وارد می‌شود و پیامبر را مشاهده می‌کند که بر سر راه او ایستاده، ابراهیم خلیل‌الله را می‌بیند و دلش از بند دنیا رها شده و حکومت آسمانها را نظاره می‌کند (زرقانی، ۱۳۸۱: ۲۱۰)؛ اما در مثنوی «سیرالعباد الی المعاد»، سفر روحانی سالک از خدا شروع می‌شود و با فنا فی‌الله پایان می‌پذیرد. این مثنوی در حقیقت معراجنامه روحانی است.

در «سیرالعباد الی المعاد»، سنایی آنچه را از سیر و سلوک و تهذیب نفس و یا حکمت عملی به دست آورده در قالب سفری روحانی به نظم کشیده است. داستان نمادین روح انسان در طریق زدودن غفلت و گناه و رسیدن به رستگاری تا یافتن حقیقت ناب الهی، موضوع اصلی این منظومه تمثیلی عارفانه و زیبای وی است. ناگفته پیداست که دستیابی به این سیر معنوی و گذر از مادیت انسانی و رسیدن به ابدیت، جز با معنای کشف و شهود، با واژه دیگری قابل تعریف نیست.

شهود معراج روحانی یک عارف است و *دان* به عنوان عارفی روحانی این معراج را درک کرده، وقتی از خدا یا مسیح می‌سراید یا از عشق دم می‌زند، اشعارش حال و هوای دیگری دارد. بررسی سبک شعری *جان دان* نشان می‌دهد که شعرای متافیزیک یا ماوراءالطبیعه، همچون *جان دان* و پیروان او، در اشعار خود با استفاده از مجازهای بعید و استعاره‌های دور از ذهن به طرح مسائل فلسفی و الهی می‌پرداخته‌اند. شاید همین شیوه باعث شد تا مدتها

د/ن مقام شامخ خود را در شعر و ادب انگلیس باز نیابد، تا اینکه با انتشار مقاله‌ی تی/اس. الیوت و نقد و بررسی اندیشه‌ی جان و پیروان او، در ادبیات انگلیس مطرح شد.

اعتقاد به حق تعالی که قویترین وسیله برای عروج انسان است و دلبستگی او به حضرت مسیح، که مبدأ محرکی برای روح ناآرام هر مسیحی آگاه است، اراده‌های شگرف و تحولی عمیق در د/ن پدیدار کرد. چنان نیرویی که برای هر پدیده‌های منشأ و ماهیتی دیگر قائل شد و با دیدی متافیزیکی به جهان نگریست.

«آیا همان گونه که پروردگار به تو عشق می‌ورزد، بدو عشق خواهی ورزیدی؟ / پس درک کن این مکاشفه حقیقت و سلامت را ای روح من! / که چگونه روح القدس، که فرشتگان در خدمتش هستند، / معبدش را در قلب تو جای داد با اینکه خود در بهشت است.... / سعادت بود بزرگ که انسان از سرشت خداوند خلق شد، / اما این که خدا در شمایل انسان نازل شد سعادت است بزرگ‌تر» (غزل‌های مقدس، غزل ۱۲).

نگاه مکاشفه ای او نسبت به بهشت و دوزخ، و دید مثبتی که نسبت به ماوراءالطبیعه دارد، نشان از دستیابی او به علم حضوری و وجود کشف و شهود در اشعارش دارد. د/ن در یکی از غزل‌هایش با حضرت مسیح سخن می‌گوید و از او می‌خواهد تا نشانه‌های راستین یک کلیسا را به او بنماید (غزل‌های مقدس، غزل ۱۸).

توبه

توبه در اصطلاح رجوع به حق است به منظور باز کردن گره منع از دل و سپس قیام کردن به همه حقوق پروردگار (گوهرین، ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۲۹). در نظر اهل طریقت توبه اولین مقام است (همان: ۲۳۱) که سالک باید قبل از قدم نهادن در منازل سیر و سلوک، خود را به وسیله آن از گناهان پاک کند تا آمادگی روحی برای سیر در مقامات را پیدا کند. سنایی خود این تحول درونی را تجربه کرده است. زندگی او در گذر توبه ای عملی

قرار گرفته و بی شک این تغییر رویه تأثیر به سزایی در آثارش گذاشته است. توبه در اشعار سنایی باید از دو نگاه متفاوت بررسی شود. در نگاه اول او را عالمی شریعتمدار می بینیم که توبه را کالایی ارزشمند می شناسد و به انسان‌ها توصیه می کند که از آن غافل نشوند؛ در غیر این صورت در صحرای محشر شرمسار خواهند بود. او توبه را روح الامینی می داند که نجاتبخش نفس است، نفسی که شارستان لوط است (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۸).

منظر دوم، نگاه طریقتی و عارفانه به توبه است. سنایی نیز چون دیگر عارفان توبه را وسیله معرفت به خدا و ورود به وادی عشق می داند؛ حتی میتوان گفت که آن را ضرورتی برای سالک می شمارد. از طرفی، یکی از مسائل مهم مطرح شده در عرفان مسیحی، اعتقاد مسیحیان به «گناه اولیه» است. طبق آن، مسیحیان اعتقاد دارند با لغزشی که از حضرت آدم سرزد، تمامی انسانها محکوم به گناه شدند و انسان در هر صورت گناهکار است و امکان ندارد با تلاش و کوشش خویش بتواند این آلودگی را از دامنش پاک کند؛ مگر اینکه عرفان و لطف خاص الهی شامل حال او شود و او را از این نگونبختی نجات بخشد. به اعتقاد مسیحیان حضرت مسیح نجاتبخشی بود که با ریختن خون پاکش بر روی صلیب، گناه ازلی را از دامن انسانیت شست.

به مسأله توبه در اشعار دن باید از دیدگاه عرفانی - مسیحی نگریسته شود؛ زیرا با قطع نظر از مبادی عرفانی، که در اشعارش رسوخ پیدا کرده، او یک مسیحی و در حقیقت کشیش و روحانی مسیحی است و طرز تفکر مسیحی دوشادوش عقیده عرفانی‌اش پیش می رود. مسأله گناه و مجازات، ذهن او را پر کرده و با این نگرش هیچ آسایشی برای او نیست:

«باری، باشد که آن اشکها و آه‌ها به سینه و دیدگانم برگردانند آن را که از دست داده- ام... / قلب من چه اندوه‌ها که نداشت. / آن عذاب گناه من بود اکنون توبه میکنم به خاطر رنجی که بردم، اکنون باید درد کشم... / هیچ آسایشی میسر نیست؛ زیرا که دیربست اندوه شدید من علت و معلول بوده است گناه و مجازات» (غزلیات مقدس، غزل ۳)

گناه او ترس است. ترس از نابودی و ترس از اینکه حضرت مسیح را آن گونه که باید، ملاقات نکند. آمرزش از گناه و توبه از چنان اهمیتی برخوردار است که از خداوند می‌خواهد تا توبه را خود به او بیاموزد (غزل شماره ۷). او در این غزل توبه را عفو نامه ای می‌داند که با خون حضرت مسیح مَهر شده است.

هنرمندانه ترین جلوه توبه در غزل چهارم او به چشم می‌خورد، لحظه ای که با روح خویش گفتگو میکند، روح خویش را سیاه می‌خواند؛ زیرا که آلوده به گناه است و آن را چون دزدی می‌داند که تا لحظه مرگش آرزوی آزادی دارد؛ اما آن زمان که به پای چوبه دار میرسد، آرزو میکند که کاش هنوز زندانی بود. او خطاب به این روح سرگردان آلوده می‌گوید:

«آه ای روح سیاه من! اکنون ناخوشی که پیک و پهلوان مرگ است تو را فرا خواند. تو به زائری در سرزمین غریب می‌مانی که به سرزمینش خیانت کرده و شهامت بازگشت ندارد. یا دزدی را میمانی که پیش از محکوم شدنش به مرگ شوم رویای رهایی از حصار را دارد، / اگر توبه کنی هنوز امید بخشایش هست. چه کسی این فیض را از آن تو خواهد کرد... / خود را در خون مسیح شست و شو بد، که بدان بزرگی است که با وجود سرخ بودن روحهای سرخ را سپید کند» (غزل‌های مقدس، غزل ۴).

فنا یا مرگ

بررسی عرفان اسلامی و مبانی نظری آن بدون تأمل درباره مرگ و سرای باقی ناقص می‌نماید. اعتقاد به معاد به عنوان یکی از اصول مسلم دین اسلام از آنجا ناشی می‌شود که مرگ را پایان زندگی دنیوی ندانیم. هرچند عرفا پا را از این هم فراتر نهاده، مرگ را آغازی برای زندگی جدید می‌دانند و چون مرگ را سبب وصول به معشوق و معبود ازلی می‌شمارند، نه تنها آن را ناگوار نمی‌شناسند، بلکه با اراده و اشتیاق از آن استقبال می‌کنند:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۲)

سنایی که در مکتب جمالی پرورش یافته است به هر حقیقتی در جهان هستی با دیدی زیبا می‌نگرد؛ بویژه اگر این حقیقت او را به معشوق نزدیک‌تر کند، برای او مقدس‌تر خواهد بود؛ همانطور که او دوری از معشوق را درد بی‌نهایت می‌شناسد، وصال او را آرزوی هر دل مشتاقی می‌داند. مرگ از دیدگاه سنایی رهایی از قفس تنگ دنیا است و مرحله‌ای بالاتر از عشق و عشقورزی است. در قصیده‌ای می‌گوید:

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

با روی نهفتگان دل، یک دم در پرده‌ی غیب عشقها بازم

(سنایی، ۱۳۶۲: ۳۷۱)

نگاه سنایی نسبت به مرگ، از چند منظر شایسته مطالعه است «زمانی عارفانه، گاهی حکیمانه و سرانجام در مواردی همچون واعظان منبری؛ مثلاً آنجا که مرگ را همچون هدیه‌ای قلمداد می‌کند که از دوست رسیده، یا مثل مهمانی ارجمند که بر انسان وارد می‌شود و آدمی باید از سر شوق به استقبال او رود و تن و جان را با میل فراوان در پیش او قرار دهد (رجوع شود به حدیقه: ۴۲۶) رنگ و بوی کلامش آمیخته با چاشنی شوق عرفانی است؛ اما اینکه اظهار می‌دارد گیتی دو در دارد، یکی در ولادت که قضا آن را می‌گشاید و دیگری در مرگ که قدر آن را باز می‌کند؛ یا آن‌جا که زندگی و دوران حیات را به جاده‌ای تشبیه می‌کند که آدمیان در آن حرکت می‌کنند... و با هر نفس گامی به مرگ نزدیک میشوند در واقع بیان حکیمانه از مرگ است... جاهایی هم هست که سخنانش درباره‌ی مرگ حال و هوایی وعظگونه به خود می‌گیرد: چه پاک باشی و چه ناپاک، چه شاه باشی و چه بنده، مرگ به سراغت می‌آید. مرگ همچون شیری در پی صید گور است... مرگ همسایه برای تو بهترین

وعظ است و شما که از مرگ فارغ نشسته اید، گناه می کنید و توبه را به تأخیر می اندازید، بدانید که این نشانه غفلت و بیخردی است» (زرقانی، ۱۳۸۱: ۱۸۱-۱۸۳).

یکی از مضامین عمده اشعار *دان*، مرگ است. او در این زمینه اشعار پخته و عرفانی بیشماری دارد. به ویژه اشعار مذهبی و غزلهای *جان دان* که منظومه های دینی و اعتقادی او هستند. در این اشعار *دان* با نگرشی متفاوت از آنچه در نغمه ها و غزلها و مراثی وجود دارد، به کمال و کامیابی روحی می اندیشد و برخلاف اشعار عشقی، توجهش بیشتر به درک حقیقت چیزی است که یک عیسوی باید به آن بیندیشد. احساس ژرف دینی او به عنوان یک مسیحی و امید به بخشایش الهی در اشعارش نشان از نگاه متفاوت او نسبت به مرگ دارد. روح عاشق و بلندپرواز *جان* اسیر این دنیای مادی نیست و مرگ را رهایی از این سرای سپنج و آغاز حیاتی نو و ملکوتی برمیشمارد که نهایتاً به بقا منجر می شود. گاه با خدای خویش راز و نیاز میکند و از اینکه آلوده به گناه در محضر پاک الهی حاضر شود، وحشت دارد (ابجدیان، ۱۳۸۷: سرودی در حمد و ثنای خدای پدر / ۵۵). «خدایا به تو پناه میبرم؛ زیرا عمرم به سرعت به پایان می رسد، من به سوی مرگ و مرگ به سوی من دوان است» (غزلهای مقدس، غزل ۱).

در غزلواره روحانی شماره ۱۰، ایمان به مرگ در بندند شعرش نمایان است؛ اما آنچه مهم است اینکه او با تمام وجود به مرگ می تازد، و نه تنها آن را زبون و ناچیز جلوه می دهد، بلکه آن را برده تقدیر و تصادف می بیند، ایمان دارد که مرگ پایان کار نیست. آن را چون خوابی نشاط انگیز می داند. از اینکه مرگ به خود می بالد، شگفت زده است؛ زیرا همانند سنایی اعتقاد دارد که «مرگ» نیز خواهد مرد (غزلهای مقدس، غزل ۱۰).

برجسته ترین سروده او برای مرگ، منظومه ای موعظه وار خطاب به روح خویش است که هشت روز پیش از مرگ -زمانی که خود را مهیای آن می بیند- می سراید. می توان آن را شاهکار ادبی *جان* نامید (رجوع شود به: سرودی در حمد و ثنای خدای خودم در بستر

بیماری / ابجدیان، ۱۳۸۷: ۵۶).

نتیجه

اگرچه سنایی و جان دان به دو فرهنگ متفاوت تعلق دارند و با چند سده فاصله زمانی از یکدیگر زیسته اند، دیدگاه های مشترکی در جهان بینی و شیوه اندیشه آنان در مورد عرفان و مسائل مربوط به آن وجود دارد.

شناخت موجودی برتر ذهن وقاد سنایی را به جستجو واداشته و اشعار او را از مباحث خدانشناسی و توحیدی سرشار کرده است. بحث در ذات، صفات و اسمای خداوند از عمده ترین مباحث توحیدی اشعار او به شمار می آید. وی همچنین درباره توحید افعالی، تجلی خداوند بر عالم امکان و معرفت خدا، بحثهای مفصلی دارد؛ اما مسیحی بودن جان دان، نگاه خاصی نسبت به خدانشناسی را در اشعار او پدید آورده است؛ هرچند او در ضمن بیشتر اشعارش به خداوند پناه می برد، با او راز و نیاز کرده، از نعمت های بیشمار او شکرگزاری می کند، توحید و خدانشناسی او با آنچه در آثار سنایی آمده، فرق می کند. این تفاوت، ریشه در دین هر دو شاعر دارد. دان چون سنایی به مباحث جزئی وارد نمی شود و برای او فقط وجود خداوند مهم می نماید. ضمناً دان معتقد است که انسان معبد تجلی پروردگار است و شاید از همین روست که سخن از حضرت مسیح در کنار مباحث خدانشناسی وی بسیار پررنگ است.

گناه انسان و بخشش خداوند پلی میان خلق و حق به وجود می آورد که اشعار جان دان به توصیف آن می پردازد. ظریف ترین مسائل شعر سنایی نیز حول محور رابطه انسان، خدا و جهان می چرخد. خداوند موجود برتری است که در نظر هر دو شاعر، رسیدن به او در آغاز از طریق عشق مجازی، و در مرحله کمال از راه عشق حقیقی میسر است. مسأله وصال، اندیشه هر دو شاعر را به «رؤیت» خدا معطوف می کند.

«عشق» در ذهن و زبان این دو عارف موج می زند. سخن از عشق مجازی و عشق

حقیقی، فنای عاشق و معشوق در عشق، زبان سنایی را لطیف و پرشور نشان می دهد. عشق - سنایی، عقل ستیزی سنایی را برجسته می گرداند. جان دان در اشعار غیر جدی خود، به عشق می تازد و آن را وسیله تفریح قلمداد می کند؛ اما اشعار جدی او به شرح صعود عرفانی تعلق دارد. دان عشق حقیقی، سختی های راه عشق، غیرت عشق - همانند سنایی - و شفا بخشی آن را وصف میکند. به نظر او عشق، انسان و اعمال او را میپالاید. او عشق را مانند سنایی در برابر عقل قرار داده، به آن ترجیح می دهد. از دیدگاه دان عشق یک نوع دین است. همچنین عشق دنیایی دارد بهتر از هر عالم. عاشقان شهیدان عشق اند. جان دان برای کسانی که به خاطر عشق از او انتقاد می کنند، در منظومه ای مفصل، معترضانه پاسخ می دهد. در نهایت او اعتقاد دارد: «اگر با عشق نتوان زیست می بایست با آن مرد».

عارف وقتی مرتبه فنا را طی کرده، به عالم غیب می رسد در آنجا پیامبران را می بیند؛ سپس آسمان حقیقت برای او کشف میشود. این مسیر سلوک در حدیقه سنایی ترسیم شده است؛ اما در «سیرالعباد الی المعاد» سیر عارف از خدا شروع و با فنا فی الله پایان می یابد. در نظر جان دان قلب، معبد روح القدس است و خدا در شمایل انسان نزول میکند تا شهودش برای بشر ممکن شود. این سخن با دیدگاه عرفای اسلامی که معتقدند خدا انسان را به شکل خود آفریده، مطابقت دارد. به دلیل فراطبیعی بودن اشعار جان دان، مجاز بعید و استعاره های دور از ذهن در اشعار او زیاد به کار رفته است. طرح مسائل فلسفی را نیز باید بدانها افزود. این زبان دشوار، از رموز کشف عارفانه در شعر جان دان حکایت می کند. استفاده از زبان رمزآلود و به کارگیری نماد و تمثیل و استعاره برای بیان اشعار پر عمق و تجربه های شهودی از ویژگی های شعری هر دو شاعر است.

سنایی توبه را از دیدگاه شرعی «روح الامین» نجاتبخش نفس معرفی می کند و از دید عرفانی، وسیله معرفت حق و ورود به وادی عشق می داند. جان دان بنا به نگرش مسیحی خود، پاک شدن از «گناه اولیه» آدم را با توبه ممکن می داند؛ تا جایی که اعتقاد دارد توبه،

عنوانه ای مهر شده با خون مسیح است.

سنایی مرگ را در سه منظر عارفانه، حکیمانه و واعظانه ترسیم می‌کند. در نظر او رهایی از قفس تنگ دنیا در مرحله ای بالاتر از عشق میسر است، که عنوان ساده مرگ برای آن نمی‌زیبد. هیچیک از دو شاعر مرگ را پایان حیات نمی‌دانند. جان‌دان به «مرگ» ایمان دارد؛ اما مرگ ترس آور را می‌نکوهد؛ زیرا او نیز مانند سنایی به مرگ «مرگ» باور دارد.

کتابنامه

- ابجدیان، امرالله. (۱۳۸۷)، *تاریخ ادبیات انگلیس*، جلد چهارم، شیراز: دانشگاه شیراز.
- اسداللهی، خدابخش. (۱۳۸۶). «بازتاب اندیشه های کلامی شیعه در آثار سنایی غزنوی»، فصلنامه کلام اسلامی آینه معرفت، دانشگاه شهید بهشتی.
- آدوینس(علیاحمد سعید). (۱۳۸۰). *تصوف و سوررئالیسم*، ترجمه حبیبالله عباسی، تهران: روزگار.
- افراسیابپور، علی اکبر. (۱۳۸۸). *شرح جامع حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی(عرفان).
- بهبودیان، شیرین و ترانه پالیزبان. (۱۳۸۷). «جایگاه ادبیات تطبیقی در زبان و ادبیات فارسی». فصلنامه ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. س ۵.
- زررقانی، سید مهدی. (۱۳۸۱). *زلف عالم سوز*، تهران: روزگار.
- سعیدپور، سعید. (۱۳۷۸). *از شکسپیر تا الیوت*، تهران: آتیه.
- سنایی غزنوی، محدود بنادم. (۱۳۷۷). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- (۱۳۶۲). *دیوان*، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *تازیانهای سلوک*، تهران: آگاه.
- صورتگر، لطفعلی. (بی تا). *تاریخ ادبیات انگلیس*، تهران: علمی.
- کاکهرش. (۱۳۸۸). «تاثیر اندیشه های کلامی غزالی بر آرای سنایی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، سال ۵، شماره ۱۴.
- گوهرین، سیدصادق. (۱۳۶۸). *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران: زوآر.

یثربی، سیدیحیی. (۱۳۶۸). سیر تکاملی و اصول و مسائل عرفان و فلسفه، تبریز: دانشگاه تبریز.

Abrams , M.H et al, 1385, **Norton Anthol of English literature**, by jalal sokhanvar,third edition, ,nashar eshtyaghe nur.

Coffin, charles, ed. 1994. **The Complete Poetry and selected Prose of John Donne**. Modern Library

Donne, John, 1990. **Selected poems oxford student texts**, series editor: Victor Lee